

سوارا شاراپووا^۲

کشورهای غربی در صدد تغییر و بازسازی سیاستهای خود برآمده‌اند که نخستین نشانه‌های آن در آسیای مرکزی مشهود می‌باشد. فدراسیون روسیه با وجود آن که برخی از نویسندگان آن را در زمره غرب قرار می‌دهند، هنوز وضعیت خاص خود را حفظ نموده است. اصلاحات در آن کشور با هدف نزدیکتر ساختن آن به اروپا صورت گرفته است. از لحاظ تاریخی روسیه بخشی از اروپا بوده و از نقطه نظر مذهبی نیز به اروپا نزدیکتر است. اروپا برای هدایت سیاستهای خود در آسیای مرکزی فاقد ابزارهای لازم است، لذا آمریکا به روسیه به عنوان متحدی در منطقه نیاز دارد. تغییر ماهیت تهدیدات، اولیتهای آمریکایا را تغییر داده و موجب به هم خوردن پندارهای اروپایان نسبت به سیاستهای آسیایی آنها شده است.

علائق بزرگترین (اگر نه همه) بازیگران درگیر در روابط بین‌الملل در آسیای مرکزی تمرکز یافته است. به دنبال اقدامات تروریستی در آمریکا، این امر حتی بیشتر نمایان گردیده است. آمریکا که متحد کشورهای اروپایی است، یکی از این بازیگران می‌باشد. این متحدین کلیدی از یک طرف موقعیت و اشنگتن را تقویت نموده و از سوی دیگر مانع از افراط‌گرایی آن می‌شوند. رویدادهای جهانی اخیر مؤید این مطلب بوده‌اند. مطالب منتشره در مطبوعات آمریکایی و اروپایی حاکی از وجود دو روند مسلط در روابط بین آمریکا و اروپای غربی می‌باشد. از یک طرف، برآشفستگی متحدین اروپایی از عدم علاقمندی

1. The U.S. Western Europe - Russia Triangle and Central Asia

۲. سوارا شاراپووا (Sevara Sharapova) دکترای علوم سیاسی، استادیار دپارتمان حقوق و علوم سیاسی مؤسسه دولتی مطالعات شرقی در تاشکند ازبکستان است. این مقاله با همکاری دکتر تاول از مرکز روابط بین‌الملل دانشگاه کمبریج و دکتر هاو تورن از دانشکده علوم سیاسی و اجتماعی دانشگاه کمبریج به نگارش درآمده و توسط آقای سعید نقی‌زاده کارشناس مرکز مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز (از نشریه سوئدی *Central Asia and the Caucasus*، شماره ۱، سال ۲۰۰۳) از انگلیسی به فارسی ترجمه شده است.

پیشین آمریکا با انتقاد از موقعیت واشنگتن و رویکرد یکجانبه آن متجلی می‌گردد. در عین حال، اروپایی‌ها تلاش می‌نمایند تا توجه آمریکا را به نوع دوستی، حقوق بشر و مباحث مرتبط با آن در روابط میان آمریکا و متحدین جدید این کشور معطوف سازند. با وجود سردی روابط بالنسبه، اهمیت کشورهای اروپایی برای آمریکا همچنان محفوظ مانده است و این امر در جریان تحولات مربوط به قطعنامه سازمان ملل متحد در خصوص عراق به خوبی نمایان گردید.

این ابهام در آسیای مرکزی، منطقه ویژه و بی‌نظیر، کاملاً متجلی است. بررسی روابط آمریکا و متحدین این کشور در آنجا نشان‌دهنده خط‌هایی است که باید به مرور ایام تصحیح شود و نیز پیش‌بینی آینده این همکاری را میسر می‌سازد. در عین حال، روسیه که مدت زمان زیادی سعی در معرفی خود به عنوان یک کشور غربی یا شرقی داشته، بر فعالیت‌های خود در آسیای مرکزی افزوده است. پیش از این، در طول بحران کوزوو، مسکو و غرب خود را در جهت مخالف هم یافتند. امروزه واشنگتن دریافته است که مسکو به عنوان متحدی در آسیای مرکزی مهم‌تر از متحدان سنتی آن کشور یعنی اروپاییان می‌باشد، لذا نظارت دقیق بر آنچه که در آسیای مرکزی روی می‌دهد، می‌تواند تغییرات آینده در اردوگاه غرب و علائم روابط جدید میان روسیه، اروپا و آمریکا را نمایان سازد.

اضلاع این مثلث اگرچه جبهه متحدی را به جهان خارج ارائه می‌دهند ولی تا حدودی با هم رقابت می‌نمایند و این همان چیزی است که به عنوان مشخصه‌های آسیای مرکزی موجب جلب نظر محققین می‌گردد: موقعیت کنونی دورنمایی از روابط میان نیروهای غربی را نشان می‌دهد، آنها با تغییراتی رودررو هستند که در آن روسیه نقش روشنی ایفا خواهد نمود.

اتحاد آمریکا و اروپای غربی چگونه شکل گرفت؟

روابط پیوسته میان آمریکا و اروپای غربی در طول دوره جنگ سرد شکل گرفت. پیش از جنگ جهانی دوم، آمریکا ترجیح می‌داد تا از هرگونه درگیر شدن در سیاست‌های جهانی دوری نماید. آنها مایل به «مشارکت کامل در تجارت آزاد بین‌المللی و دسترسی به بازارهای جهانی

در عین پرهیز از درگیری‌های خارجی^(۱) بودند. پایان یافتن جنگ، آغاز کمک‌های مالی وسیع آمریکا به اروپا و علائم اولیه جنگ سرد، موجب تغییر گرایش آمریکا نسبت به کشورهای اروپایی گردید. با پشت سر گذاشتن سیاست انزواطلبی و انتخاب نقشی در «حمایت از آزادی و دموکراسی»، آمریکا شرکای وفادار و قابل اطمینانی در میان کشورهای اروپای غربی به دست آورد که کاملاً به آن وابسته بودند.

در صحنه جهانی، کشورهای اروپایی متفق عمل نموده و دارای نظرات مشترکی در خصوص اکثریت مسایل جهانی می‌باشند. البته این به آن معنی نیست که این پیوستگی برای همیشه ادامه خواهد داشت: البته زمانی که نظرات متفاوتی وجود داشته، جبهه متحد بر آن فائق آمده است. روی این اصل می‌توان گفت که سیاست‌های غرب متکی بر ژئوپلتیک اروپایی است.

ژئوپلتیک اروپایی

از لحاظ تاریخی، ژئوپلتیک اروپایی بر اثر تماس و روابط میان کشورهای مسیحی شکل گرفته است.^(۲) با تغییر شرایط اجتماعی و خروج از زیر بار قدرت فراگیر پاپ همراه با جایگزین شدن تئوری حاکمیت پاپ با «اصل آزادی» مسیحیت^(۳)، ژئوپلتیک اروپایی دچار تحول گردید. در قرون هفدهم و هیجدهم اروپا «... با مفهوم سیستم متعادل دولتهای دارای حاکمیت، بردباری مذهبی و توسعه تجارت مرتبط بود».^(۴)

وجود یک سیستم متعادل کاملاً ضرورت داشت: همسایگان اروپایی اغلب با هم در حال نزاع بودند، در صورتی که گزینه صیانت نفس خواستار پیمانهای متعدد برای برتری بر دشمن‌های بالقوه بود. این سیاست بعدها به عنوان «سیستم متعادل پیمان‌های بزرگ» شناخته شد. در قرن نوزدهم، کشورهای اروپایی حتی فراتر نیز رفتند: آنها کنفرانسهای بین‌المللی (اروپایی) را برای برقراری نظم جهانی در دوره پس از جنگها خواستار شدند. کنفرانس ورسای نخستین مورد از آنها بود و بعد کنفرانس لاهه برپا گردید. در اوایل قرن بیستم، جهان صاحب نخستین سازمان جهانگیر یعنی جامعه ملل شد. این تحول زمانی صورت گرفت که آمریکا به

عنوان بازیگر دیگری در صحنه سیاسی رویدادها، که اغلب به اروپا محدود بود، ظاهر گردید. در کتاب «گرامر سیاسی» نوشته لاسکی^۱ که در سال ۱۹۴۱ در لندن منتشر شد، خاطر نشان شده است که جامعه ملل باید بر رعایت حقوق بشر در کشورهای مختلف صرف نظر از مرزبندی‌های ملی، نظارت داشته باشد.^(۵) اندیشه سیاسی اروپا یادآوری آن را هرگز فراموش نمی‌نماید.

بردباری مذهبی ریشه عمیقی در پیشینه اروپا دارد: اروپا از جنگ‌های مذهبی متعدد و «کشتار بارتلومه»^۲ آموخته است. با این وجود، این دوره به عنوان آغاز بردباری مذهبی در ژئوپلیتیک اروپایی مورد قبول همه مؤلفین نمی‌باشد. آ.بایاز^۳ در یکی از نوشته‌های خود به نقل از کُهل^۴ می‌گوید که اتحادیه اروپایی صرفاً اتحادی میان دولت‌های مسیحی بوده است. نویسنده این مقاله به موقعیت ویژه آمریکا در حمایت از ترکیه اشاره کرده است.^(۶)

مطلب فوق تعابیر متعددی دارد. از یک طرف حاکی از آن است که ژئوپلیتیک اروپایی بر پایه مسیحیت بوده است. از سوی دیگر، نشان می‌دهد که کشورهای مختلف اروپایی با عامل مسیحیت به‌طور متفاوت برخورد می‌نمایند. در بیشتر موارد، انگلستان، فرانسه و آلمان به عنوان رهبران اروپایی، نقش رهبری در منطقه را ایفا نموده و به آن تداوم می‌بخشند. آنها می‌کوشند برجستگی‌های ویژه تحولات گذشته و رفتار سنتی خود را به کل اروپا تسری دهند. تلاش‌هایی برای ایجاد قاعده‌ای در زمینه رفتار جمعی به عمل می‌آید، گرچه کمیسیون اروپایی قدرت ارائه سیاست خارجی متحدی را ندارد. این موضوع در ملاقات‌های وزرای امور خارجه اتحادیه اروپایی می‌تواند مورد بحث و هماهنگی قرار گیرد. این امر احتمالاً کُهل را به این گفته وادار نموده که: «بدون ائتلاف و یکپارچگی، ملت‌های اتحاد اروپایی به (دوره) جنگ و نزاع میان خود رجعت خواهند نمود».^(۷) در واقع، بی‌حرمتی‌های قبلی ممکن است بروز نماید و به این ترتیب از توان اروپای متحد در صحنه سیاسی جهان بکاهد.

پیشینه این قاره، توسعه تجارت را به عنوان یک روند کلیدی ژئوپلیتیک به اروپا آموخته

1. Laski

2. Massacre of St. Bartholomew

3. A. Bayaz

4. Kohl

است. در حقیقت، بسیاری از نسلها کوشیده‌اند تا یک خانه اروپایی را بر پایه ارزشهای جدید بنا نمایند «تا کسی از آن هراسان نشده و یا به آن رشک نوزد». تجارت کوتاه‌ترین مسیر به سوی این هدف را ارائه نموده، بهترین شناخت و آگاهی از فرهنگها را به وجود می‌آورد، اطمینان و تفاهم متقابل را تشدید نموده و تمایل برای نیل به توافقه‌ها را موجب می‌گردد. این مطلبی بود که دوک‌سالی^۱ و وزیر دارایی در دوره هنری چهارم^۲ به آن اعتقاد داشت و هیچ‌یک از معاصران وی نمی‌توانستند این خردگرایی را مانند یک ایده موهوم توصیف نمایند.^(۸)

روسیه تا مدتها به عنوان یک کشور اروپایی محسوب نمی‌شد. دوک سالی در حالی که روسیه را به صورت یک کشور مسیحی می‌شناخت، ولی آن را در فهرست قدرتهای اروپایی قرار نمی‌داد. او خاطر نشان می‌نمود که روسیه به تغییراتی در حوزه فرهنگی نیاز دارد. با این حال، تمام مؤلفین بعدی اروپایی - به ویژه پس از اصلاحات پترکبیر، روسیه را بخشی از اروپا تلقی می‌نمودند. باید افزود که ترکیه نیز به عنوان عضوی از اتحاد اروپا محسوب می‌گردید.

این امر بیانگر آن است که ژئوپلتیک اروپایی بتدریج به جای اصل اولیه مبتنی بر مذهب، اصل طرفداری از ارزشهای مشابه و از جمله ارزشهای فرهنگی را جایگزین می‌نمود. در آغاز قرن هیجدهم، ژئوپلتیک اروپایی اغلب ژئوپلتیک فرهنگی نامیده می‌شد.^(۹)

امروزه می‌توان گفت که ژئوپلتیک اروپایی دارای سطوح و زیرسطوح متعددی است: سطح فرهنگی شامل یک جامعه فرهنگی در درون اروپا و عملکرد مبتنی بر مسیحیت در جهان خارج می‌باشد. سطح سیاسی دربرگیرنده شکیبایی حاصل از تجربه آگاهانه اروپایی، ماهیت ضروری آزادی‌های سیاسی به عنوان ارزشهای اساسی در درون کشورهای اروپایی و سیستم متعادلی از ائتلاف‌هایی در خارج از آن است که دائماً در حال تغییر می‌باشند. سطح اقتصادی مشتمل بر بازار آزاد و حاکمیت قانون در درون اروپا و انگیزه اقتصادی در خارج از آن است.

1. Duc de Sully

2. Henri IV

ایالات متحده و ژئوپلتیک اروپایی

براساس آنچه که در کتاب درسی پیرامون منطق روابط بین‌الملل آمده است، آمریکا از زاویه آزادی سیاسی افراد و دولتها و ناروایی حکومت‌های استبدادی به جهان می‌نگرد. از دیدگاه آمریکا، در صورتی که هر کشور یا گروهی از کشورها از تهدید به زور به منظور کسب سلطه استفاده نمایند، آزادی به عنوان محور روابط بین‌الملل مورد تهدید قرار می‌گیرد. آمریکایی‌ها متقاعد شده‌اند که حقوق بشر و آزادی‌ها به صلاحیتهای داخلی وابسته نیست. تخطی و تجاوز در این محدوده باید به‌طور قطع دخالت بین‌المللی را طلب نماید.^(۱۰)

رهیافت آمریکا با موضوع اروپا تطابق زیادی دارد. آمریکا از ابتدا اصول ژئوپلتیک اروپایی را به عنوان اساس سیاست جهانی خود پذیرفته بود. در بسیاری از زمینه‌ها آمریکا معرف و دنباله‌روی ژئوپلتیک اروپایی بود. به نظر می‌رسد که این امر اتحاد غرب را امکان‌پذیر ساخته است.

آمریکا در عین تکریم ارزشهای اروپایی، به دلیل پیشینه خود، در شناخت ارزش تعهدات و آزادی‌های سیاسی از اروپاییان پیشی جسته است. جای شگفتی نیست که یک روند آزادمنشی در تفکر سیاست خارجی آمریکا وجود دارد که ارزشهای دموکراتیک مشتمل بر آزادی‌های اساسی را بالاتر از هر چیزی ارج می‌نهد. چنین آزادی‌هایی بایستی در هر شرایطی، ترجیحاً از راه تلاشهای هماهنگ جامعه جهانی مورد حمایت قرار گیرد.

نقش ایالات متحده آمریکا در جهان با انعطاف‌پذیری بیشتر در سیاست خارجی آن در حال تغییر بوده است. سیاستها در اروپا هنوز از الزامات ژئوپلتیکی، فرهنگی و تاریخی این قاره ناشی می‌شود، در حالی که آمریکا به بافت ژئوپلتیکی و فرهنگی کاملاً متفاوتی تعلق دارد. این کشور آمیخته‌ای از نژادها و مردم مختلف می‌باشد که تا حدودی بر سیاست آن تأثیر می‌گذارند. آمریکا رهیافت مذهبی وسیعی را تجربه نموده و به دنبال آرمانهای ژئوپلتیکی نسبتاً متفاوتی است.

این واقعیت که عمل‌گرایی در صدر ژئوپلتیک آمریکا قرار دارد، توجیه‌کننده آن است که چرا تفکر سیاست خارجی آمریکا تحت فرمان واقع‌گرایی است. واقع‌گرایان مشخصاً

انعطاف‌پذیری بیشتری از لیبرال‌ها داشته و ترجیح می‌دهند که منافع آمریکا را سرلوحه خود قرار دهند. این امر توجیه‌کننده رویکرد متفاوت آنان نسبت به مسایل مناطق مختلف می‌باشد. واقع‌گرایان به‌طور متمایز از لیبرال‌ها، بین سیاست‌های کلان و خرد تفاوت قائل می‌شدند. اولی دربرگیرنده مسایل مربوط به جنگ و صلح بوده (نئورئالیست‌ها این فهرست را با مباحث اقتصادی و مالی تکمیل نموده‌اند)، در حالی که حقوق بشر و مسایل اجتماعی به سیاست‌های کهنتر تعلق دارند.^(۱۱) این رویکرد در تفکر سیاسی اروپایی بعید به‌نظر می‌رسد.

در طول دوره جنگ سرد، مجموعه غرب بسیار به هم پیوسته بود. آمریکا در تقابل با تهدید ناشی از سوی اردوگاه سوسیالیسم نسبت به منطقه اروپا بود که کشورهای اروپایی را به سوی متحدین سیاست خارجی واداشته بود. ناتو و «جهان آتلانتیک» تازه ابداع شده، دو نمونه از پیوستگی ژئوپلیتیکی میان آمریکا و اروپای غربی بودند. از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ به بعد آمریکا با نیرویی روبه‌رو شده که صرفاً ارزشهای آمریکایی را در اروپا تهدید نمی‌نماید، بلکه درگیر جنگ چریکی در درون کشور خود گردیده است. آمریکا و آزادی به عنوان گرامی‌ترین ارزش آن زیر آتش مستقیم قرار گرفته است. نکته معروف «یا مرگ یا آزادی»^(۱۲) که بعضی از دانشگاهیان آن را نکته مهم رفتار آمریکا در قبال رویدادهای جهان توصیف می‌نمایند، می‌گوید که جامعه آمریکا آماده پذیرش مرگ در راه پیروزی می‌باشد.

دگرگونی ماهیت تهدیدات کاخ سفید را به تغییر استراتژی خود و همچنین مفهوم امنیت ملی وادار می‌نماید. انزو اطلبی دیگر پاسخگو نیست: کشور چنان در سیستم جهانی آمیخته که بدون آن نمی‌تواند در زمینه جهانی شدن عمل نماید. پاسخ در سیاست فعال‌تر و نسبتاً متفاوتی است که به منظور خنثی ساختن تهدیدات بالقوه طراحی شده است. رئوس آن در آسیای مرکزی به‌وضوح می‌تواند نمایان شود، جایی که خط مقدم ستیز آمریکا در مقابل تهدیدات نوظهور می‌باشد. در چنین شرایطی، واشنگتن به روسیه به عنوان یک متحد بسیار با ارزش در مقابل متحدین سنتی در اروپا می‌نگرد.

روسیه: نقش و امکانات آن، موضع آمریکا

به نوشته ام. اولکات^۱، غرب به روسیه به عنوان کشور در نظر گرفته شده برای برقراری نظم در کشورهای آسیای مرکزی می‌نگرد، اگرچه نفت غرب را وادار به تغییر اساسی در سیاست آسیای مرکزی خود نموده است. نگاه به کشورهای آسیای مرکزی به صورت ترکیبی نامتناسب در صحنه بین‌الملل کنار گذاشته شده و به آنها به عنوان منابع استراتژیک بالقوه نگریسته می‌شود.^(۱۳) غرب دیری نیست که از خود می‌پرسد که آیا مایل است که آسیای مرکزی متکی به روسیه باشد.

رقابت در منطقه تا عملیات تروریستی سال ۲۰۰۱ ادامه داشت. آنچه که آمریکا پس از آن انجام داد، برنده جنگ سرد و رقابت در آسیای مرکزی را مشخص نمود. امروزه ماهنوز تردید داریم که آیا روسیه و سایر کشورها می‌خواستند و یا می‌توانستند با آمریکا بر سر سلطه یکپارچه بر منطقه رقابت نمایند.

روسیه فرصت‌های زیادی را در آسیای مرکزی که حوزه نفوذ سنتی این کشور بوده، داشته است. اکنون روسیه در حال بازنگری اساسی سیاستهای خویش است. ندهایی خواهان احیای شکوه ابرقدرتی است، اگرچه عمل‌گرایان در این جدال موفق می‌شوند. این نکته جدید در تفکر سیاسی روسیه بوده و از اهمیت زیادی برخوردار است. شرایط کنونی این دگرگونی‌ها را تسریع نموده: دنباله‌روی بسیاری از کشورهای بزرگ است که در صدد استفاده از وضعیت فعلی و تلاش برای کسب مزیت‌های نسبی می‌باشند (این همان مطلبی است که برای بریتانیای کبیر اتفاق افتاده و جاه‌طلبی‌های گذشته هنوز شعله‌ور بوده و در صدد احیای شکوه و نفوذ پیشین خود در قرن نوزدهم می‌باشد).

روسیه مستعد تغییرات است، لذا نمی‌توان اطمینان داشت که عمل‌گرایی و خردگرایی قبلاً غلبه نموده‌اند. تغییرات واقعی در زندگی اجتماعی به رغم تحکیم تفکر سیاسی روسیه در

1. M.Olcott

بحث میان هواداران غرب و دوستداران اسلاو، صورت گرفته است. این واقعیت در تمام حوزه‌های تحولات داخلی و استراتژی سیاست خارجی، اصول و ارزشهای زندگی عمومی وجود دارد. در مجموع، اسلاو و فیل‌ها^۱ در خصوص تحولات و نقش ویژه روسیه سخن می‌گویند در حالی که هواداران غرب طرفدار ائتلاف با غرب و پذیرش نُرْم‌ها و ارزشهای آن می‌باشند.

نقش ژئوپلیتیکی مسکو به میزان زیادی به دکترین انتخاب شده بستگی دارد. باید خاطر نشان نمایم که وجه تمایز مشخصی بین دو گروه وجود ندارد. هر دو خواهان احیای وضعیت روسیه به عنوان یک قدرت بزرگ می‌باشند.

امروزه، غرب‌گرایان کمتری در تشکیلات سیاسی روسیه وجود دارند. آنها عموماً دموکراتهای جوانی مانند چوبایس^۲، نمتسوف^۳ و محافل مرتبط با آنها هستند. بسیاری از نخبگان ترکیبی از ژئوپلیتیک روسی و غربی را با اجزای روسی نسبتاً زیاد انتخاب نموده‌اند. به نظر می‌رسد که پوتین اگرچه گام نهادن در راه‌های ژئوپلیتیکی سنتی را ترجیح داده است، مع‌الوصف بصیرت وی به عنوان یک سیاستمدار و فرد واقع‌گرا، او را به ایجاد تعادل میان دو متغیر سوق می‌دهد.^(۱۴) عمل‌گرایی پوتین با لحن ملی‌گرایی و توأم با اعتماد به نفس بیشتر به منظور افزایش عزت نفس روس‌ها هم‌رنگ شده است. در مجموع، سیاست خارجی روسیه در آسیای مرکزی در دوره پوتین انعطاف‌پذیرتر و همراه با مسئولیت‌پذیری بیشتری نسبت به عقاید دیگران بوده است. در عین حال، رهبران جدید روسیه نشان داده‌اند که آسیای مرکزی اهمیت استراتژیک خود را برای روسیه حفظ نموده است. به عبارت دیگر، در حالی که روسیه به ادامه حضور در این منطقه (تحت هر تحول و تعادل نیروها) تمایل دارد، شیوه‌های سیاسی خود را تا حدودی اصلاح کرده و ابزار نفوذ خود را تغییر داده است.

روسیه در درجه نخست از CIS، پیمان امنیت جمعی، جامعه اقتصادی اوراسیا و سازمان

1. Slavophiles

2. Chubais

3. Nemtsov

همکاری شانگهای (که روسیه و چین دو رقیب ژئوپلیتیکی در منطقه را به هم نزدیک می‌سازد) به عنوان ابزارهای ژئوپلیتیکی استفاده می‌نماید. سازمان «ا کو» که دو رقیب دیگر یعنی ایران و ترکیه را متحد می‌سازد، نقشی شبیه سازمان همکاری شانگهای را ایفا می‌نماید. ساختاری که اگر ژئوپلیتیک روسیه را توسعه ندهد، با آن در جامعه آسیای مرکزی تداخل نمی‌نماید: بسیاری از اقتصادهای منطقه‌ای به اقتصاد روسیه وابستگی دارند، در حالی که بعضی از اعضای CAC همکاری‌های سیاسی - نظامی خود را با روسیه تقویت می‌نمایند. برنامه مشارکت برای صلح، ناتو و گوام در مراحل نخستین به‌طور آشکار تدابیر ژئوپلیتیکی روسیه را ملحوظ نظر قرار می‌دهند.

سیاست روسیه در آسیای مرکزی دارای ماهیت دوگانه‌ای است: از یک طرف مسکو به دنبال حضور قوی‌تری در منطقه از طریق بلوک‌های طرفدار روسیه است که در آن چین و ایران دو مخالف قوی آتلانتیک‌گرایی مشارکت داشته باشند. از سوی دیگر، اخیراً به‌طور آشکار با جهان آتلانتیک ائتلاف نموده و مایل است همراه با آن عمل نماید (از طریق ناتو) و با کشورهای که به آن نزدیک هستند (کشورهای مشمول برنامه مشارکت برای صلح). این مورد احتمالاً بیانگر آن است که چرا روسیه وجود پایگاه‌های نظامی در تاجیکستان و سایر کشورهای آسیای مرکزی و موضع اوکراین را (که به طور مشخص بدون انجام مشورت‌های اولیه با رهبران روسیه نمی‌توانست اتخاذ گردد) در خصوص عضویت در اتحادیه اروپایی و ناتو پذیرفته است.

ریشه این دوگانگی در عمل‌گرایی نوظهور روسیه نهفته است، از یک طرف ارزشهای ژئوپلیتیکی جدید و اشتیاق روسیه برای تشکیل بلوکی با کشورهای غربی برای همه مشهود است. از سوی دیگر، فضایی برای مانور دادن و استفاده از سازوکارهای مخالفت سنتی اوراسیاگرایی (اتحادی با چین) و آتلانتیک‌گرایی وجود دارد.

این امر به ویژه در پیشینه روابط با ناتو مشهود می‌باشد. ژئوپلیتیک سنتی با ناتو و منافع روسیه به صورت عوامل ناسازگار سروکار دارد. ژئوپلیتیک با وجه تمایل به غرب روسیه خواهان ائتلاف با ناتو و عضویت در آن است.

قبلاً نیز خاطر نشان نموده‌ام که پوتین به عنوان واقع‌گرای سیاسی، ترکیبی از آن دو را ترجیح می‌دهد، لذا برخلاف به اصطلاح «ناتو در بیست» تناقضات ژئوپلیتیکی میان روسیه و ناتو هنوز در آسیای مرکزی به خوبی دیده می‌شود.

روسیه با علم به محدودیت امکانات خود ترجیح می‌دهد به‌طور غیرمستقیم توسط دیگران عمل نماید. روسیه با استفاده از فرصت، به صورت شریک کلیدی غرب در زمینه انرژی درآمد، در حالی که هرگز تردیدی نداشت که آسیای مرکزی که روسیه با آن دارای تاریخ مشترک طولانی است، اغلب برای حفظ تعادل ژئوپلیتیکی نیازمند آن کشور می‌باشد. منطق تئوری تعادل مبین آن است که صرف‌نظر از بازیگر اصلی در منطقه (که می‌تواند آمریکا و یا چین باشد)، هر یک از کشورهای آسیای مرکزی برای حفظ ثبات، به مسکو نیاز خواهد داشت. به عبارت دیگر، فدراسیون روسیه بازی را نباخته است: در واقع، منافع ژئوپلیتیکی و امکانات فعلی این کشور مستلزم دخالت نظامی آمریکا در منطقه است.

روسیه هنوز اهرم‌های اقتصادی و مالی مؤثری را در آسیای مرکزی در اختیار دارد. (۱۵) اقتصادهای منطقه هنوز وابسته به مرکز شوروی سابق می‌باشند. البته عامل جدید و مهمی وجود دارد و آن احساسات مردم محلی و مهمتر از آن جوانان است. براساس نظرخواهی‌های به عمل آمده در میان جوانان منطقه، ۷۶/۵ درصد سؤال‌شوندگان در تاجیکستان، ۶۷/۲ درصد در قرقیزستان، ۵۲/۴ درصد در قزاقستان و ۴۲/۵ درصد در ازبکستان بر این باورند که روسیه «بایستی برای حل مشکلات این کشورها بیشتر کمک نماید»، در حالی که ۸۸/۱ درصد از جوانان مورد نظر سنجی قرار گرفته در تاجیکستان، ۷۱/۵ درصد در قرقیزستان، ۶۰/۶ درصد در قزاقستان و ۵۴/۹ درصد در ازبکستان خاطر نشان نموده‌اند که روسیه می‌تواند مؤثرترین همکاری را در ثبات و امنیت منطقه داشته باشد. ذکر این نکته جالب است که روسیه، آمریکا را پشت سر نهاده و این کشور در ردیف دوم پشت سر وی قرار گرفته است. تنها ۱۵ درصد در تاجیکستان، ۱۵/۵ درصد در قرقیزستان، ۳۰/۹ درصد در قزاقستان و ۳۶/۲ درصد افراد

نظرسنجی شده در ازبکستان کمک مؤثری را از آمریکا انتظار داشتند، در حالی که ۷/۶ درصد در تاجیکستان، ۱۸/۲ درصد در قرقیزستان، ۲۵/۵ درصد در قزاقستان و ۳۳/۲ درصد در ازبکستان بر مشارکت آمریکا در ثبات و امنیت منطقه تکیه داشتند. (۱۶)

آمریکا از سیاستهای «لیبرالی» جدید روسیه در آسیای مرکزی سود می‌برد و عوامل ژئوپلیتیکی و اقتصادی در هم تنیده به تحکیم مواضع این کشور در منطقه کمک نموده‌اند. افکار عمومی آمریکا به میزان زیادی بر آنچه که سیاست خارجی آمریکا به دنبال آن می‌باشد، تأثیر می‌گذارد و آمریکایی‌ها (که وقایع ۱۱ سپتامبر را به یاد داشته و مایل به تکرار آن نمی‌باشند) حضور آمریکا را در منطقه خواهند پذیرفت. به این ترتیب، آمریکا دارای منافع ژئوپلیتیکی بلندمدتی در منطقه بوده و منافع اقتصادی مهم مورد حمایت افکار عمومی آمریکا است.

در این میان، دیدگاه مشترکی وجود دارد مبنی بر این که غرب و روسیه ممکن است در آسیای مرکزی به صورت رقیب هم درآیند. این به آن معنی است که آمریکا و متحدین آن کشور ممکن است دارای منافع مشترکی باشند که در تضاد با منافع روسیه قرار گیرد. معتقدم که نباید زیاد پیرامون رقابت میان آمریکا و روسیه مانند رقابت میان روسیه و اروپا با آمریکا در همه جا و از جمله آسیای مرکزی سخن گفت. حتی می‌توان اظهار داشت که منافع آمریکا در منطقه این فرصت را در اختیار مسکو قرار داده تا اهمیت خود را به واشنگتن و سایر کشورهای جهان نشان دهد و از فرصت به‌دست آمده به منظور ایجاد روابط قوی و مطمئن با کشورهای اروپایی استفاده نماید. در آسیای مرکزی، آمریکا در حال آزمون نمونه کاملاً جدیدی از ژئوپلیتیک اروپایی است. ارزشهای اساسی ژئوپلیتیک اروپایی برای استراتژی جهانی آمریکا همچنان مهم خواهد بود و احتمالاً توسط روسیه به عنوان پایه‌های سیاست بین‌المللی این کشور پذیرفته خواهد شد. در حالی که آمریکا بر «آزادی» تمرکز می‌نماید، روسیه بیش از همه خواهان «اراده آزاد» می‌باشد. به‌نظر می‌رسد که این دو رویکرد در استراتژی نوین غرب که بر پایه (به همان میزان زیاد قبلی) ارزشهای ژئوپلیتیکی اروپایی استوار بوده، ترکیب خواهد یافت.

نتیجه گیری

کشورهای غربی درصدد تغییر و بازسازی سیاستهای خود برآمده‌اند که نخستین نشانه‌های آن در آسیای مرکزی مشهود می‌باشد.

اصول اساسی ژئوپلیتیک اروپایی تا مدت زیادی به صورت اساس دکترین‌های آمریکایی و کشورهای اروپایی باقی خواهد ماند. امروزه آنها همچنین در ساختار روسی نیز ریشه‌دار می‌شوند. فدراسیون روسیه با وجود آن که بعضی از مؤلفین آن را در زمره غرب قرار می‌دهند، هنوز وضعیت خاص خود را حفظ نموده است. روسیه برای اتحاد با کشورهای اروپایی تمایل خود را حفظ خواهد نمود و اصلاحات کنونی در آن کشور با هدف نزدیک‌تر ساختن آن به اروپا صورت گرفته است. از لحاظ تاریخی، روسیه بخشی از اروپا بوده و از نقطه نظر مذهبی به اروپا نزدیک می‌باشد. به هر حال، منافع ژئوپلیتیکی این کشور متنوع بوده و این تا حدودی روسیه را به کنار می‌کشد.

در همین حال، اروپا که می‌کوشد به صورت یکپارچه به نظر برسد، به واسطه شکاف‌های متعدد دچار تقسیم شده است. امروزه هرچه بیشتر آشکار می‌گردد که کشورهای اروپایی از این که آمریکا از آنها دور شده است، رنجیده‌خاطر شده‌اند. اروپاییان در آسیای مرکزی، که یکی از منابع نفت و گاز است، خواهان ثبات می‌باشند. آنها از مشاهده قطع جریان مواد مخدر و تسلیحات غیرقانونی از منطقه همراه با توقف گسترش تروریسم مسرور خواهند شد. اروپا برای هدایت سیاستهای خود در آسیای مرکزی، فاقد ابزارهای لازم است، روی این اصل، آمریکا به روسیه به عنوان متحد خود در منطقه نیاز دارد. از سوی دیگر، روسیه با علم به تحولات ناخوشایندی که این کشور را به صورت یک شریک کوچک آمریکا درآورده (و یا در این جهت حرکت می‌نماید)، خواهان روابط نزدیک‌تر با اروپا بوده تا شرایط و امکانات خود را در روابط با آمریکا بهبود بخشد.

کشورهای پیشرو اروپا در خصوص روابط نزدیکتر با روسیه نظرات جداگانه‌ای دارند.

انگلستان که همواره روابط نزدیک‌تری با آمریکا داشته است، به سردی آمریکا نسبت به اروپا و حرکت کند آن کشور در این زمینه، با ناراحتی واکنش نشان می‌دهد. آلمان که از برتری اقتصادی نسبت به همسایگان اروپایی خویش کاملاً آگاهی دارد، خواهان پیوستن به آنها در قلب اروپا و دعوت از روسیه می‌باشد. فرانسه نیز که نقش سنتی خود به عنوان یک نیروی متعادل‌کننده را ایفا می‌نماید، سعی بر جلوگیری از نفوذ آلمان در اروپا داشته و تا حدودی از آمریکا فاصله می‌گیرد.

مطلب مهم دیگری نیز وجود دارد: در قرن نوزدهم این قدرتهای اروپایی بودند که همه جا و از جمله در آسیای مرکزی با هم در حال نزاع و رقابت بودند. سپس در قرن بیستم، رقابت میان آمریکا، کشورهای آتلانتیک و اتحادشوروی سابق (که اساساً میان همان کشورهای اروپایی بود) ادامه یافت. امروزه، امکان ستیز میان آنان و سایر نیروها وجود دارد.

می‌توان گفت که رقابت آشکار میان آمریکا، روسیه و اروپا در آسیای مرکزی امکان‌پذیر نمی‌باشد، نه به خاطر این که از منافع یکسانی برخوردارند، بلکه از این لحاظ که استعداد و ظرفیت آنها نامساوی می‌باشد. تغییر ماهیت تهدیدات، اولویت‌های آمریکا را تغییر داده و موجب به هم خوردن پندارهای اروپایی نسبت به سیاستهای آسیایی آنها شده است. واشنگتن بر فعالیتهای خود در آسیا افزوده، در حالی که آسیای مرکزی از اهمیت بیشتری برخوردار شده است. اروپاییان در خانه خود مورد تهدید قرار گرفته‌اند و بدون حمایت آمریکا احساس تنهایی می‌نمایند. آنها با طرح ارزشهای مشترک اروپایی و متهم نمودن آمریکایی‌ها به اتخاذ رویکرد یکجانبه تلاش می‌نمایند تا آمریکا را در کنار خود داشته باشند. به‌طور کلی، اروپا از عدم همبستگی رنج می‌برد: در سایه جاه‌طلبی‌های انگلستان، فرانسه و تا حدود کمتری آلمان، از هم گسسته است. روسیه دارای جاه‌طلبی‌های خاص خود می‌باشد، که در میان آنها تمایل این کشور برای احیای شکوه قدیمی خود در پیش‌رو قرار دارد. امروزه به هر حال، سیاست این کشور به وضوح بر عمل‌گرایی مبتنی است: برای همراهی با آمریکا و اروپا آمادگی فزاینده‌ای نشان داده

است و این امر نمی‌تواند به عنوان مشخصه روسیه قلمداد گردد. در مجموع باید اذعان داشت که در میان این نیروها اجماع وجود داشته، آنها اروپایی بوده و به همان ترتیب در صحنه جهانی عمل می‌نمایند.

البته نباید چنین تصور نمود که تناقضاتی در میان این ائتلاف وجود ندارد. به نظر می‌رسد که این موارد در حوزه اقتصادی آشکارتر خواهد شد (همان طوری که در برخورد ایدئولوژیکی قبلی بود) و در زمینه کشمکش بر سر بازارها و منابع، از جمله بازارها و منابع آسیای مرکزی، بروز خواهد کرد.

در این قسمت مایلیم نتایج نظرسنجی در میان جمعیت جوان آسیای مرکزی را مطرح نمایم. سازمان‌دهندگان این نظرسنجی چنین نتیجه‌گیری نموده‌اند که: «نگاه جوانان به سوی غرب است. راه‌حل ممکن برای بسیاری از مسایل کشورهای آنها و منطقه در مجموع به کشورهای غربی بستگی دارد تا کشورهای شرقی و یا اسلامی».^(۱۷) این نکته روسیه، آمریکا و کشورهای اروپای غربی را به‌وضوح دربر می‌گیرد. تمام اضلاع این مثلث از توسعه همکاری با جمهوری‌های آسیای مرکزی پس از شوروی سابق و کمک به آنها و نیز پیشبرد نوسازی آنها و خنثی ساختن جایگاه احتمالی تنش در آنجا، منتفع خواهند شد.

یادداشت‌ها

1. The Logic of International Relations, ed. by Walter S. Yones, New York, 1997, p.52.
2. M. Heffernan, *The Meaning of Europe. Geography and Geopolitics*, London, 1998, p.13.
3. A.A. Chanyshv, *Istoria Politicheskikh ucheniy. Klassicheskaja zapadnaia tradititsia (Antichnost- Pervaia chetvert XIX veka)*, Moscow, 2000, p.187.
4. M. Heffernan, *op.cit.*, p.20.
5. H.Laski, *A Grammar of Politics*, London, 1941, p.596.

6. A. Bayaz, "Das Tuerkei - Bild der deutschen und das Deutschland - Bild der Tuerken», *Der Buerger im Staat. Die Tuerkei vor den Toren Europas*, Heft 1, 2000, S.57-58.

7. *The Logic of International Relations*, p.114.

8. M. Heffernan, *op.cit.*, pp.20-21.

9. *Ibid.*, pp.20-31.

10. *The Logic of International Relations*, pp.50-55.

11. *The Globalization of World Politics. An Introduction to International Relations*, Ed. by Y. Baylis and S. Smith, N.Y., 2001.

12. *The Logic of International Relations*, pp.50-51.

13. *Russia and Asia. The Emerging Security Agenda*, ed. by G. Chufirin, Oxford University Press, Oxford, 1999, p.129.

۱۴. این نتیجه‌گیری با توجه به تحلیل وضعیت روانشناختی پوتین حاصل شده است. [www/kisi.kg] همچنین، به آثاری درباره پوتین مراجعه شود: A. rahr, *Wladimir Putin. Der "Deutsche" im Kremlin*, Munchen, 2000.

۱۵. روسیه ۴۹/۱ درصد از حجم تجارت ازبکستان با CIS را به خود اختصاص داده در حالی که ازبکستان تا اندازه‌ای از روسیه فاصله گرفته است.

L.S. Ziiadullaeva, "Problemy razvitiia eksportnogo potentsiala Respubliki Uzbekistan", *Problemy bezopasnosti i progressa na poroge XXI veka: materialy mezhvuzovskoy nauchnoy konferentsii, 20-21 maya 1998 g.*, Tashkent, 1999, p.105).

16. *Sotsial'nyi portret molodezhi Tsentral'noy Azii v aspekte obespecheniia gosudarstvennoy i regional'noy bezopasnosti*, Astana, Bishkek, Dushanbe, tashkent, 2002, pp.85-89.

17. *Ibid.*